

مولوی، چنان کہ هست

دکتر محمد بقائی ماکان

www.ketab.ir



انتشارات تهران



انتشارات تهران

مولوی، چنان که هست

محمد بقایی (ماکان)

اول، ۱۲۰، نسخه، ۱۴۰۳

ناشر همکار: آلمان

حروفچینی: شبستری

چاپ: پردیس دانش

ناظر چاپ: علی رضا دوستی

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۱۱-۶۸-۴

تهران، خیابان پاسداران، چهارراه پاسداران شماره ۵۱۴ - صندوق پستی: ۴۸۷-۱۹۵۸۵
تلفن‌های انتشارات: ۲۲۵۴۵۲۱۹، ۶۹۸۰۶۹۱، ۲۲۷۶۰۶۹۱، ۲۲۷۶ تلفکس: ۲۲۵۶۹۸۰۱
تلفن‌های مرکز بخش: ۶۶۹۵۹۹۵۸، ۶۶۹۷۴۱۷۷

کلیه حقوق چاپ و نشر اثر برای انتشارات تهران محفوظ است.
هرگونه برداشت یا اقتباس از این کتاب، کلی یا جزئی، به هر شکل (الکترونیکی، دیجیتالی، چاپ، صوتی، فضای مجازی و...) بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع بوده و پیگرد قانونی دارد.

سرشناسه: بقایی ماکان، محمد، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور: مولوی، چنان که هست/ محمد بقایی ماکان.

مشخصات نشر: تهران: انتشارات تهران، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۲۶۲ص: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۱۱-۶۸-۴

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۵۱] - ۲۵۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد ۶۰۴ - ۶۷۲ق. - نقد و تفسیر

Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn-e Mohammad, 1207 - 1273 - Criticism and interpretation

موضوع: شعر فارسی - قرن ۷ق. - تاریخ و نقد

Persian poetry - 13th century - History and criticism

رده بندی کنگره: PIR5۳۰۵

رده بندی دیویی: ۸۱۴/۳۱

شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۹۹۵۱۷

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیا

قیمت: ۲۷۹۵۰۰ تومان

نمایه گفتارها

- پیش‌گفتار ۹
۱. مولوی و معنای زندگی ۱۵
۲. مولوی و انوار شمس ۲۳
۳. مولوی و من آدمی ۴۳
۴. مولوی و ارزشهای انسانی ۵۷
۵. انسان آرمانی مولوی ۷۳
۶. جهان هستی و آفریننده از نگاه مولانا ۸۳
۷. دین از نگاه مولوی ۸۹
۸. عرفان چیست؟ ۱۰۹
۹. وحدت وجود از نگاه مولانا ۱۱۷
۱۰. شعر و عرفان مولوی ۱۲۳
۱۱. مولوی و اندیشه ورزان ۱۴۳
۱۲. مولوی، شمس اندیشه اقبال ۱۷۹
- برخی از منابعی که در این تحقیق مورد استفاده قرار گرفت ۲۵۱
- نمایه نامها و موضوعات ۲۵۳

پیش‌گفتار

جلال‌الدین محمد بلخی که به مولوی و مولانا نیز معروف است در پانزدهم مهر ۵۸۶ در بلخ به دنیا آمد و در ۲۶ آذر ۶۵۲ در قونیه درگذشت؛^۱ یعنی حیات جسمانی وی شصت و شش سال بود. پدرش محمد خطیبی بکری نام داشت و به بهاء‌الدین ولد معروف بود که از زمره دانشمندان برجسته زمان خویش به شمار می‌آمده و به همین سبب او را سلطان‌العلماء هم می‌نامیدند، از جمله شاگردان مکتب وی رضی‌الدین نیشابوری صاحب کتاب **مکارم الاخلاق** است که در ادبیت و عربیت دست داشت و اشعاری از وی به هر دو زبان موجود است. بهاء‌الدین ولد مورد احترام محمد خوارزمشاه نیز بوده است، ولی باین همه به دو علت زادگاهش بلخ را به همراه خانواده به قصد مکه ترک می‌کند، نخست به سبب کدورتی که از پادشاه دیده بود و دیگری به جهت وحشتی که از ترکتازیهای مغولان در دل داشت. در مسیر این سفر که به نیشابور می‌رسد، گویا عطار به دیدارش می‌رود و اگر درست باشد گفته‌اند که او در این ملاقات جلال‌الدین را که کودکی حداکثر ۶ ساله بود در آغوش می‌گیرد و می‌ستاید و ضمن این‌که

۱. پس از آن‌که تقویم ترکیه در زمان آتاتورک از قمری به میلادی تغییر یافت زمان درگذشت مولوی از پنجم جمادی‌الآخر ۶۷۲ به هفدهم دسامبر برابر با ۲۶ آذر تغییر یافت که آن را شب عرس می‌نامند که واژه‌ای فارسی و به معنای عروسی و زفاف است. اصطلاحاً یعنی شبی که عارف به وصال معشوق سرمدی می‌رسد.

نسخه‌ای از مثنوی اسرارنامه^۱ را به وی هدیه می‌کند، به بهاءالدین ولد می‌گوید: «این فرزند را گرمی دار، زود باشد که از نفس گرم، آتش در سوختگان عالم زند.» جامی در *نفحات الانس* می‌نویسد که مولوی این کتاب را «پیوسته با خود می‌داشت.»

مسافران سپس به بغداد و مکه و شام می‌روند و مجموعاً چهار سال در این شهرها اقامت می‌کنند. بعد از آن عازم لارنده می‌شوند که در صد کیلومتری قونیه است و امروزه قره‌مان نامیده می‌شود. هفت سال هم در این دیار به سر می‌برند. جلال‌الدین ۲۱ ساله بود که در همین شهر با دوشیزه‌ای به نام گوهر خاتون ازدواج می‌کند و از او صاحب دو پسر می‌شود به نامهای سلطان ولد و علاءالدین محمد. گوهر خاتون پس از چندی که خانواده مولوی به درخواست سلطان سلجوقی روم مقیم قونیه می‌شوند، در عین جوانی از دست می‌رود و مولوی زندگی را با همسر دومش به نام کز خاتون که بیوه‌ای جوان و زیبا بود دنبال می‌کند و از او نیز صاحب دو فرزند می‌شود: دختری به نام ملکه خاتون و پسری به اسم مظفرالدین امیرعالم.

بهاءالدین ولد در سال ۶۱۱ خورشیدی از دنیا می‌رود و جلال‌الدین ۲۹ ساله عهده‌دار مجالس درس و وعظ پدر می‌شود. پس از آن که یک سال در این شغل می‌ماند برهان‌الدین ترمذی^۲ عارف معروف سده هفتم هجری که از مریدان سلطان‌العلماء بود از ترمذ به قونیه می‌رود و آموزش مولانای جوان را در زمینه‌های علمی، حکمی، ادبی، اخلاقی و دینی به مدت ۹ سال در بستر عرفان تعلیمی دنبال می‌کند، به خصوص او را با سنایی و عطار مأنوس می‌سازد که تأثیر بسیار در جهان‌بینی وی و شکل‌گیری مثنوی داشته است. برهان‌الدین در سال ۶۳۸ رخت از جهان بر می‌بندد. مولانا تا پنج سال پس از فقدان استاد که دیگر مردی عارف و فاضل شناخته می‌شد با پیروی از روش وی به کار تدریس و وعظ

۱. در برخی منابع الهی نامه ذکر شده.

۲. ترمذ واقع در ازبکستان از شهرهای کهن آسیای میانه است که نام باستانی آن آواره بوده.

اشتغال داشت. اوضاع چنین بود تا آن‌که انوار شمس بر زندگی و وجود مولانا می‌تابد و برکه‌ی آرام حیاتش را به دریایی توفانی و خروشنده بدل می‌سازد. کار به جایی می‌رسد که این زاهد سجاده‌نشین ترانه‌گو و سرحلقه بزم شوریدگان و سرمستان می‌شود. از این زمان است که با شعرالفت می‌گیرد، اهل سماع می‌شود و جهان و آنچه در او هست را از منظر عشق می‌بیند. او شمس را تجسم عشق می‌یابد:

بیا که صورت عشق است، شمس تبریزی

که باز مانند ز عشق لبش، دهان سماع
شمس از مولوی شخصیتی کاملاً متفاوت از آنچه بود می‌سازد که چندوچون آن در گفتارهای کتاب حاضر آمده است. اما آنچه اکنون جای گفتن دارد این است که این شاعر و عارف و اندیشمند بزرگ که باید او را در شمار ایران‌دوستان و علاقمندان فرهنگ و تاریخ و مدنیت ایران قرار داد، گرچه ۴۲ سال از آخر عمر را در قونیه زیست، ولی دلبستگی ذاتی وی به فرهنگ سرزمینش به خصوص به ارزشهای زبان فارسی و زیباییهایش که شمس نیز بر آن تأکید داشت از میان نرفت. شاهد این مدعا آثار اوست که تماماً به زبان فارسی است و اگر ابیاتی به زبانهای دیگر آورده از سر تقن است.

هرچند او در جایی می‌زیسته که نامش در آن زمان روم بوده ولی تعلقات قلبی وی به فرهنگ ایرانی که شواهدش در جای‌جای مثنوی قابل ردیابی است^۱، مبین آن است که پیوسته زادگاه خود بلخ را در خاطر داشته است؛ یعنی شهری از خراسان بزرگ که خاستگاه برمکیان است. اگر برامکه و بسیاری دیگر از مشاهیر بلخی مانند ابن بلخی مورخ معروف و صاحب کتاب ارزشمند فارسی‌نامه که درباره تاریخ و جغرافیای سرزمین پارس، و ابوالموید بلخی از شاعران و

۱. در این باره رجوع شود به کتاب مولانا از دریچه فرهنگ ایران باستان، نوشته سهیلا ذوقی، انتشارات سرافراز، که در آن موضوعاتی مانند تأثیر ادیان ایران باستان، گاه‌شماری استوره‌بی ایران، جشنهای ایرانی، و آموزه‌های زردشت در آثار مولوی مورد بحث قرار گرفته.

نویسندگان سده چهارم که داستان یوسف و زلیخا را به نظم درآورده و ابوشکور بلخی سراینده آفرین نامه و شهید بلخی شاعر و فیلسوف معروف، ایرانی اند و مانند مولوی در خارج از بلخ زیستند، چه گونه است که در این میان فقط مولوی را به دیاری دیگر منتسب می کنند و او را «رومی» می خوانند؟ البته این نام بیشتر در غرب به کار برده می شود و در شرق اسلامی چندان کاربرد ندارد. مولوی هم در مقدمه منشور مثنوی خود را «محمد بن حسین بلخی» می نامد. البته برخی از چهره های معروف را تنها به این سبب که در شهری جدا از زادگاه خویش زیسته اند به نام همان شهر می خوانند، از جمله اقبال، که زادگاهش سیالکوت است، معروف به لاهوری است ولی چنین عنوانی مورد اعتراض سیالکو تیهاست، این درحالی است که هر دو شهر متعلق به یک کشور است. مثال دیگر دربارہ صائب و هاتف است. صائب با آن که زاده ی اصفهان است ولی چون از پدر تبریزی بوده به همین عنوان معروف است و هاتف هم که اصلاً تبریزی است چون در اصفهان متولد شد و مدتی را در آنجا زیست به اصفهانی شهرت یافت. غرض از این مثالها این که چنین پسوند هایی نه از اصالت کسی می کاهد و نه هویتی تازه به او می دهد. البته انتساب یک ایرانی از نقطه ای به نقطه دیگری از این خاک لطمه یی به هویت اصلی وی نمی زند، زیرا همه جای این ملک سرای اوست، ولی این که یک ایرانی آن هم مولوی را خواسته یا ناخواسته به سرزمین دیگری منتسب کنند جای ایراد بسیار دارد.

اکنون پرسش این است که از چه رو برخی از نویسندگان و پژوهندگان ایرانی بدون توجه به این نکته مهم که با هویت ملی آنان پیوند دارد، مولوی را به سرزمین دیگری منسوب می کنند و چهره پرآوازه یی را که پارسی است «رومی» می نامند، حال آن که او در فرهنگ ایرانی بالیده و از سرزمین بلخ سر برآورده که هنوز آثاری از آتشکده های عهد ساسانی و دیگر یادمانهای ایرانی در آن موجود است و در زمان وی بخشی از جغرافیای ایران محسوب می شده. این عنوان که با سهل انگاری — حتا از سوی برخی از پژوهندگان اسلامی — به وی داده می شود، در واقع با فرهنگ مسیحی سازگارتر است. اینان بی آن که بدانند با

ترکان هم‌نوا شده‌اند که فقط به منظور کسب درآمد ارزی سعی نمودند با تبلیغات وسیع و ترجمه مثنوی به زبان ترکی، او را در جهان به نام «رومی» معرفی کنند. شگفت این که برخی نکته‌هایی از این دست را نادیده می‌گیرند و با نوشته‌ها و گفته‌های عاری از دقت سندی برای مصادره‌کنندگان فرهنگ ایرانی فراهم می‌آورند تا مولوی و دیگر چهره‌ها را از دایره این فرهنگ خارج سازند.

در مقالات این کتاب، ضمن تأکیدی که با ذکر شواهد بر این موضوع می‌شود، سعی شده است اندیشه‌های محوری مولانا که پیوسته تازه است با نگاهی متفاوت مورد بررسی قرار گیرد. حقیقت این است که ارزش واقعی هر اندیشمند، هر مکتب، هر فرقه و هر آئینی مبتنی بر آراء بنیادی آن است، یعنی اصول اساسی نه فروعی که بیشتر سلیقه‌ی است و به‌عنوان ارزشهای رفتاری و اخلاقی با گذشت زمان تغییر و تبدیل می‌یابند. دیدگاههای مولوی نیز که عمده آنها در مثنوی شریف مذکور است از این قاعده مستثنا نیست. از این رو در کتاب حاضر به نظرات محوری مولانا پرداخته شده که اگر جز این می‌بود، مصداق مثنوی هفتاد من می‌شد. با این همه نباید از نظر دور داشت که نقل برخی از موضوعات پرسش‌برانگیز از قول مولوی یا مولوی‌پرهان به معنای موافقت یا تأیید مؤلف با مطالب مطرح شده نیست، زیرا مقصود از این تألیف چنان که از نام آن برمی‌آید شناخت دیدگاههای بنیادی مولوی است.

دیگر این که در پاره‌ی گفتارها برخی از جملات و ابیات به‌عنوان بهترین شاهد در خصوص موضوع مورد بحث از بابت تأکید تکرار شده. تکرارهایی از این دست که چندان نیست نه از سر سهو که از روی ضرورت بوده.

پیدا است کسی که این کتاب را می‌خواند، بی‌گمان مولوی را می‌شناسد، یا علاقه‌مند به شناخت بیشتر اوست. امید مؤلف این است که در هریک از دو صورت تألیفی مفید برای خوانندگان باشد.